

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شمی صلواتی

۱۹ اکتوبر ۲۰۱۸



شمی صلواتی

قصه بنفشه و عشق باغبان پیر!

باد خبر آورد که بنفشه در جست و جوی باغبان پیر است، لحظه ای نگذشت بوی معطر بنفشه در هوا پیچیده و باغبان پیر را با خود برد. البته باغبان پیر با بوی بنفشه آشنائی داشت و در آن لطافت خاصی می دید تا حدی که از آن مست شد و باد از مستی باغبان در تعجب و شگفتی مانده، [اهل دل یا شیفگان طبیعت می دانند که بنفشه در مناطق کوهستان در میان بیشه زار ها در فصل بهار پیداست. گلی بسیار عاطفی و خوشبو /لطیف و حساس با قد بسیار کوتاهش در محضر دیده نیست اما با بو پرانی تماشا چیان را خبر می کند بوی بسیار ملایم و نرمش در ده متری و چه بسا بسیار دور تر حس می شود.]

باغبان سالهای بسیار دور، بر حسب اتفاق راهش به یک باغ دلنشین افتاد که فضای حاکم بر باغ را غم گرفته بود. گل بنفشه که در اوج تنهائی در بی اعتناء به باد، خیره در شکل و شمایل باغبان بود، بو پرانی می کرد باغبان نیز با حس زیبایی او را به خاطر سپرد و با شتاب از آن باغ دور شد.

سال بعد در میان طوفان باغبان گرفتار شد و ناامیدی وجودش را گرفت هر لحظه ممکن بود جان خود از دست بدهد علی رغم تجربیاتی که از وقوع حوادث داشت دل به یأس و ناامیدی سپرد. یک روز قبل در خواب بنفشه را دیده بود که با همان نگاه معصومانه به باغبان خیره و با بوی معطر خود او را شیدا می کنند. از قضا باغبان بعد به شکل معجزه آسائی نجات یافت همین دلیلی شد تا باغبان در میان شک و تردید بنفشه را فرشته خوب بنامد. البته باغبان در طول سالهای سپری شده چندین بار بنفشه را دو باره در خواب دید و هنوز امیدوار بود گل بنفشه را در باغ داشته باشد.

سالها گذشته و باغبان پیر شده است، تنهاست، یک روز در کنار باغ خسته و با دستهای پینه بسته و صورت در هم رفته قیافه خود را در آب دید و ناامیدی براو غلبه کرد تا آنجا که، سعی کرد تصویر حک شده بنفشه را که به خاطر سپرده بود فقط بر طاق دلش بگذارد و همین کار را هم کرد.

اما حالا باد از بنفشه خبر آورد. باغبان مکث کرد. اشکی بر دیدگانش نشست و در خود فرو رفت. بوی گل بنفشه آنقدر قوی و زیبا بود همین که به دماغ باغبان پیر خورد و جودش چون زلزله لرزید و بعد از یک لحظه به سوی بیشه زار چنار راه افتاد. بنفشه گلی بسیار زیبا و بو پران. در میان درختان سایه ساز «چنار» بود تصویر گلی رمانتیک و زیبا. خوش بو. زیر سایه درختان زمخت که از لطافت چیزی به ارث نبرد بودند دورو برش از خارهای بدجنس و علفهای حسود بود. بنفشه فروتنانه زیبایی و بوی معطرش را به رخ نمی کشید.

باغبان به میان درختان رفت و بنفشه را دید و فوق العاده خوشحال شد.

دوباره در بنفشه غرق شد بنفشه هنوز در بو پرانی محشر بود باغبان با نگاهی به بنفشه خواست او را ببوید، اما ترسید، بنفشه روح بسیار لطیف و نرمی داشت باغبان پیر این را می دانست به همین دلیل ساده نمی خواست روح بنفشه ترک بردارد.

باغبان و گل بنفشه سرگرم صحبت شدند. بنفشه دلیل تفاوت باغبان پیر را با گردشگران شهری نمی دانست و توقع داشت که آنها هم مثل باغبان در اوج زیبایی گل را ببینند اما نمی دانست که آنها باغبان نیستند و رنگ و بوی درختان چنار را دارند. زمختند. احساس در وجودشان نیست و از بینایی زیبایی برخوردار نیستند.

وقتی باغبان آرام و با لطافت گفت «سلام بنفشه عزیزم» و بعد با واژه های عاشقانه گفت «گم شده پیدا شده دوباره من»

بنفشه آه کشید که باغبان حسرت گل را فهمید و در ادامه گفت «بنفشه عزیزم، زیباترین گل در باغچه دلم، من باغبان پیرم بوی معطر تو را در هوا شناختم» باغبان زیبایی را می شناخت اما با واژه های پیچیده آشنا نبود قدرت توصیف او عشق ورزی با واژه های محدود بود اما حس زیبایی داشت. مهربان بود قلبی پر از عاطفه داشت نگاهش پر از عشق و محبت بود. نگاهی عاشقانه! رشته سخن را دوباره در دست گرفت و گفت «گل رؤیائی، من دل زیبا و طغیان گرت را در رفتن رودخانه به عریانی می بینم» باغبان با این توصیف زیبا خواست بنفشه را با دل زیبایش آشتی دهد. که ناگهان بنفشه گفت «باغبان با گل آشناست؟».

باغبان در جوابش گفت «البته! ولی زیباترین گل بنفشه است که خلاف دیگر گلها» که بنفشه حرف باغبان پیر را قطع کرد و گفت «باغ بی باغبان مثل بیابان برهوت است که در آن رونق نیست» باغبان پیر باغم آشناست. بنفشه با بو پرانی دل باغبان را تسخیر کرده بود و باغبان غرور بنفشه را تحسین می کرد برگهای بنفشه در رقص با باد ملودی خاصی تولید می کرد البته باغبان پیر هم قدر شناس زیبایی بود و دیگر روپایش تبدیل به واقعیت شده بود صبح کله سحر از خواب پا می شد تا عاشقانه سلامی به گل بدهد حقیقتاً باغبان عاشقترین بود باغبان زیبایی بنفشه را یک باره اینطور توصیف کرد «ای نازنین من میدونی تو همان اسب غرور و یاغی که در باغ دلم در تاخت و تازی، من فقط عاشقانه مست تاخت های تو ام، چقدر نرم و لطیفی که جرأت بوسیدنت را هم ندارم می دانی چرا؟ چون می ترسم روح نازنینت ترک بردارد» باغبان راست می گفت چون غرور بنفشه برای باغبان پیر تداعی تلاطم دریا بود. باغبان سالها در پی «گم شده» خود دلش را کویر خشک ساخت بنفشه هر چند در اوج غرور بود، عاشق باغبان بود ولی غرور اجازه بیان آن را به بنفشه نمی داد اما با روحیه بسیار لطیف باغبان آشنا بود نوع برخورد باغبان با بنفشه از زیبایی خاصی برخوردار بود یک بار به بنفشه گفته بود «که تو احساس بسیار زیبایی داری و من نمی توانم قدرشناس این همه

زیبائی نباشم» چون به درون دل بنفشه سرک کشیده بود و می دانست بنفشه خیلی لطیف و نرمتر از آن است که بتوان توصیفش کرد اما باغبان و بنفشه باهم خیلی زیبا و لطیف عشق ورزی می کردند و دو باغ دل را آراستند به زیبایی عشق را احیاء کردند. شمی صلواتی